

میخواهیم. شتوالی در باره موضوع بسیار از طرفین بدانند که کسی
 مورد نظر است و این را با هم میگویند. ما میخواهیم گفتار و گفتار و گفتار
 و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار و گفتار
 مدعی دفاع از آن میباشد. کار ساده و آسانی نیست اما اینها را باید
 که روشی عالی باشد و قابلیت از جانب خود دارد و اینها را باید
 قائلان اینها را از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 و در عین حال ساده و آسان و آسان و آسان و آسان و آسان و آسان و آسان

مردم یا خدا

سوء تفاهم نشود، مادر این مقاله نمیخواهیم بطور
 صد درصد افکار و نظریات مردم را نادیده گرفته، و هیچ
 حقی را در شئون مختلف اجتماعی برای آنها قائل نباشیم،
 صحبت فقط در قـوانین است آنها هم قوا نین ثابت
 و لایتنبری که همیشه و همه جا و در هر حال یکنواخت و
 یکسان و غیر قابل تغییر می باشد؛ مردم از نظر حقوق
 اسلامی دارای اختیاراتی هستند، ولی با تمام آزادیها و
 تمام اختیاراتی که دارند، حق وضع قانون ندارند. وضع
 قانون مختص خدا است - چرا و بچه دلیل؟ لطفاً بمتن
 مقاله مراجعه فرمائید: . . .
 و امیدواریم که این مقاله بتواند راه تحقیقات مهم
 و مقدمه بررسی های سودمندی در این زمینه باشد!

محمد رضا صالحی کرمانی

دوره دمکراسی

از افکار زنده و تکامل یافته! یکه امروز بصورت یکی از مترقی ترین افکار دنیای نو بجامعه بشر عرضه میشود، موضوع احترام گذاردن بآراء و افکار اکثریت است.

ظاهراً بشرا کنون بدوره دموکراسی رسیده، دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم، و این حق حاکمیت ملی از طریق انتخابات که مبتنی بر آراء مردم است تأمین می گردد.

کلمات زیبای «حق حاکمیت ملی، دموکراسی؛ آزادی» از آنچنان کلمات نافذ و پُرطنطنه و دلقریبی هستند که در قلبهای مردم قرن بیستم شامخ ترین مقام را برای خود تهیه کرده اند، در دوره ای که مردم جهان بدموکراسی افتخار کرده و نظامات اجتماعی خود را در شئون حکومت و وضع قانون بر مبنای آراء اکثریت قرار داده اند خیلی مشکل است کسی اجازه مبارزه باین سیستم را بخود داده و بجنگ این لغات دلربا برود، ما هم در این مقاله خیال چنین مبارزه ای را نداریم، زیرا هنوز اتمسفر جهان اجازه چنین مبارزه ای را نمی دهد، ولی خواه و نا خواه چنین مبارزه ای آغاز خواهد شد، و سر انجام سیستم دموکراسی هم با طرزیکه اکنون دارد؛ مانند نظامات گذشته در مقبره فرا موشی دفن خواهد گردید، کی؟ و چه وقت؟ هنوز نمیتوان پیش بینی کرد و شاید هم خیلی دور نباشد!

و ما در این مقاله خیلی با احتیاط و اندکی هم با ترس و لرز،

میخواهیم سئوالی در باره موضوع بالا از طرفداران دموکراسی
 نموده، و ذهن خود و یا احیاناً ذهن آنها را در این باره روشن سازیم.
 گویانکه بحث در باره این موضوع مهمی که دنیا با تمام قدرتش
 مدعی دفاع از آن میباشد، کار ساده و آسانی نیست، و غیرممکن است
 که در طی یک یا دو مقاله بتوان بحث در باره آن را شروع نموده و هم
 خاتمه داد؛ ولی تا آنجا که مقدور است کوشش می کنیم خیلی مختصر
 و در عین حال ساده؛ اندکی با خوانندگان محترم در این راه وارد شده
 و با یکدیگر صحبت کنیم؛ شاید این مقاله بتواند راه تحقیقات مهم و
 سودمندی را بروی ما و خوانندگان فاضل ما باز کند.

اکنون مطلب را از یک سؤال شروع می کنیم:

دنیا در همه جا رأی اکثریت را قاطع دانسته و ملاک کار خود را
 روی تمایلات اکثریت قرار داده است، آیا، تا کنون هیچ فکر
 کرده اید که ممکن است این احترام با اکثریت خود یک حق کشی
 ظالمانه ای در مورد اقلیت بوده باشد؟؛ گاهی اقلیت بصورت نصف
 منهای یک نمودار میشود، و اگر فرضاً جامعه ای دارای بیست میلیون
 نفر جمعیت باشد، ما بچه حق و روی چه منطقی می توانیم تمایلات ده
 میلیون منهای یک را نادیده گرفته و بنای کار اجتماع را روی اکثریت
 که نصف باصافه یک می باشد قرار دهیم مگر آنها سلول های
 زنده همین اجتماع نیستند و مگر آنها افرادی نظیر دیگران نمیباشند!
 ممکن است بگوئید که این خود یک قرارداد اجتماعی است

که همه خود بارضا و رغبت بآن تن داده اند ، لذا می بینیم که حتی اقلیت های شکست خورده ، خود پس از آنکه آراء اکثریت بر نامه ایرا تصویب کرد ، آنرا اجرا نموده و شانه از زیر بار آن خالی نمی کند . ما این سخن را می پذیریم و می دانیم که خواه و ناخواه این قرار داد هم اکنون در کشورهای دموکراسی هست ، ولی در اینجا يك نکته باریکتر از موهست و آن نکته اینست که اگر افراد يك جامعه بدانند که ممکن است در دنیا سیستمی برقرار شود که برخلاف سیستم دموکراسی کنونی بتواند بآراء باطنی و تمایلات واقعی تمام افراد جامعه (نه اکثریت فقط) احترام گذارد و نظر همه آنها را تأمین کند ، آیا باز هم تن باین قرارداد خواهند داد ؟ و آیا با فرض بودن چنین سیستمی که حتی نظر و تمایل واقعی يك فرد را هم از نظر دور ندارد ، باز هم افراد اجتماع ممکن است سیستمی که کار خود را روی مبنای اکثریت قرار داده و بدون دلیل نظر و تمایل عده فراوانی که اقلیت را تشکیل داده اند نادیده می گیرد تسلیم شوند .

قطعاً جواب منفی است ، و اصولاً دلیلی ندارد بر اینکه ما سیستم اجتماعی خود را بر پایه ای قرار دهیم که تمایلات واقعی عده زیادی از افراد را که تشکیل اقلیت داده اند در آن نادیده گرفته شود .

«ژان ژاک روسو» در کتاب «قرارداد اجتماعی» صفحه ۱۱۶

از چاپ سوم ؛ ترجمه «آقای زیرک زاده» چنین می گوید :

«هیچوقت در دنیا حکومت دموکراسی بمفهوم واقعی آن وجود نداشته و نخواهد داشت زیرا بر خلافت نظم طبیعی است که اکثریت افراد

ملت فرمان دهند و اقلیت فرمان بر ندهد.

بنابر این سیستم عادلانه سیستمی است که در آن نظر و تمایل تمام افراد تأمین گردد ، و در اینجا است که يك مشکل بزرگ در مقابل ما نمودار میشود ، و همین مشکل است که موجب پیدایش نظریه « لازم الاتباع بودن آراء اکثریت » شده است آن مشکل اینست که اتفاق آراء تمام مردم در يك امر عادتاً محال است ، تاریخ دوره دموکراسی شاهد زنده و گویائی بر این مطلب میباشد . در تاریخ دموکراسی تا کنون اتفاق نیافتاده که افراد يك ملت همه بطور اتفاق وبدون اینکه اقلیتی در بین آنها نمودار شود ؛ بموضوعی رأی داده باشند ، و چون این اتفاق میسر نیست ناچار باید نظراً اکثریت را مملک عمل قرارداد ؛ و همین مشکل بزرگ است که محققین اجتماعی را مجبور بتسلیم در مقابل نظراً اکثریت کرده است .

ما هم این مطلب را قبول داریم که اصولاً توافق تمام افراد اجتماع در يك امر عادتاً محال است ، و ما نمی خواهیم چشم خود را روی هم گذارده و این واقعیت قطعی وهسلم را نادیده بگیریم ، ولی اجباری هم نداریم که برای رهائی از این بن بست « لازم الاتباع بودن نظر و تمایل اکثریت » را تصویب کنیم ، ما از راه دیگری وارد میشویم ، راهی که هم این مشکل را حل می کند وهم مآلاتمایل واقعی تمام افراد اجتماع را مورد توجه قرار میدهد .

و مطلب را با گفته دو تن از دانشمندان بزرگ شروع میکنیم .

«سقراط» میگوید: «هیچ کس ذاتاً شریر نیست»

«دکتر پوشه» فرانسوی میگوید «طبیعت بشر بتمایل بنیکو کاری است».

تمایل بحق و عدالت و نیکی در سرشت همه افراد هست، فطرت همه پاک است، تمام مردم ذاتاً نیکی را دوست دارند، و از بدی متنفرند، عدل و حق از اموری است که در شورای فطرت آدمیان با اتفاق آراء، بتصویب رسیده، و ظلم و بی عدالتی نیز در محکمه فطرت پاک و بی آرایش، محکوم شده است. و این مطلبی نیست که بتوان آنرا بایک معادله ریاضی و بایک برهان فلسفی اثبات کرد، ولی ما بایک کاوش نفسانی که بهترین روش رسیدن به حقیقت در این قبیل امور است؛ این مطلب را درک میکنیم، سری بگریبان خود فرو برید روح خود را که نمونه ای از روح دیگر آدمیان است مورد مطالعه قرار دهید، روح خود را می بینید که شیفته حق و عدالت است، از ظلم و بی عدالتی متنفر است، ولی توجه داشته باشید که در این مطالعه باید تنها خودتان بروید و از هر چه شهوت و نفع پرستی و خودخواهی است بر کنار شوید فقط خودتان باشید با روحتان، در چنین شرائطی است که شما میتوانید خطوط روشن و برجسته ایرا که در روحتان نقش بسته مطالعه کنید، شهوت چشم انسان را کور میکند؛ خودخواهی عینک سیاهی است که مانع مطالعه کتاب روح و حقائق آن میشود، باید همه اینها را کنار گذارد و بیکه و تنها بمطالعه کتاب روح پرداخت آنوقت است که انسان حق و

عدالت خواهی روح را در هر ورقش می بیند ، پاره‌ای از امور بقدری روشن است که دیگر برای اثبات آن لزومی ندارد که مابدنبال راه‌های مربوطه برویم ، دیگران هم نرفته و نمیروند ، برای اینکه بدانیم آیا همه مردم مثل ما متمایل بحق و عدالت هستند با اینکه احیاناً ممکن است در بین افراد کسی هم دوستدار ظلم باشد ، باید از راه مخصوص بدان که آمار گیری است وارد شد ، آیا تا کنون چنین آماري گرفته شده . نه ، برای اینکه مطلب از روز هم روشن تر است ، احتیاجی بآمار نیست .

بشر ، حتی در آن موقع که گناه میکند و از راه و رسم عدالت خارج میشود ، باز می داند که عملش بد است ، از خودش و از عملش متنفر است ، و لی يك حالت خاصی در او بوجود آمده که ما نامش را «تمایل کاذب» می گذاریم و این حالت است که او را وادار بعملی می کند که خواسته واقعی او نیست و چون از خواسته‌های واقعی او نیست ، لذا همیشه از این عمل رنج میبرد ، و حتی اگر هم ظاهراً متأثر نباشد و جدان باطنی او بطور نا خود آگاه این رنج را میبرد پاره‌ای از مردم در عین اینکه بحکم شهوات خود در طریق خلاف قدم برمی دارند ، ابائی ندارند از اینکه جداً عمل خود را تخطئه نموده و بمحکومیت و ضعف ناپسند خود در مقابل شهوت اقرار کنند ، این اعمال ناپسند ناشی از شهوات و این اقرارهای منصفانه مولود همان فطرت پاک و سرشت دست نخورده آدمی است .

اکثریت ؟

خلاصه آنکه روح بشر و فطرت پاک او همیشه متوجه بنیکی و حق و عدالت است ، پس اگر ما بتوانیم در جامعه سیستمی که مبتنی بر حق و عدالت باشد بوجود آوریم بطور قطع میتوان گفت که نظر و تمایل واقعی تمام افراد اجتماع را تأمین کرده ایم ، زیرا روح اجتماع متوجه بحق و عدالت است و با ایجاد یک سیستم عادلانه روح عدالت جوی اجتماع اقناع شده است خواهید گفت که دموکراسی نیز نظری جز این ندارد او نیز میخواهد عدالت را تأمین کرده و با تهیه یک سلسله قوانین عادلانه جامعه ای سعادت مند و منظم بوجود آورد ؛ و برای بوجود آوردن این قوانین از همان فطرت پاک و بی آرایش افراد که قطعاً چیزی جز حق و عدالت نمی بیند نظر میخواهد ، و با آراء همانها و یا نمایندگان آنها قوانین عدالت را تصویب میکند ، ما میگوئیم : ممکن است که دموکراسی واقعاً دارای چنین هدف و ایده ای باشد ، ولی بنکنه ایکه لازم است در اینجا توجه کامل شود و متأسفانه در سیستم دموکراسی ابداً توجهی بآن نشده ، اینست که یک حالت واضح و روشنی در بشر هست که همین حالت ما را از اینکه ، آراء و تمایلات اکثریت را لازم الاتباع بدانیم باز میدارد و آن حالت اینست که بشر غالباً ، دانسته یا ندانسته ، در مجرای عمل از مسیر حق و عدالت منحرف میشود ، و این واقعیت دومی است که هم ما و هم طرفداران دموکراسی باید آنرا بپذیریم .

یکی از عللی که موجب میشود افکار فلاسفه کمتر قابلیت از برای

عمل و اجراء داشته باشد ، همین استکه آنها در اطای در بسته نشسته و بدون توجه بواقعیتهای و امکانات و شرائط موجوده ، سیستمها و مکتبهای را ابتکار نموده و به بشر پیشنهاد کرده اند ، اینچنین مکتبها همینکه از آن اطای خارج شده و وارد در محیط اجتماع میشوند ، بنقص و نارسائی خود پی میبرند نظریه دموکراسی و مبتنی بودن آن بر آراء اکثریت نیز همین نقص را دارد ؛ این نظریه میگوید: اجتماع باید پیر و اکثریت باشد ولی آیا در موقع ابراز این نظریه باین واقعیت توجه شده استکه مردم اکثراً در مقام عمل از مسیری که فطرت پاک آنها بآن گویا است منحرف شده و از راه حق و عدالت خارج میگردند ، مردم عموماً تحت تأثیر صفات روحی خود هستند ، شهوت ، نفع پرستی ، خود خواهی ، حرص طمع و نظائر اینها بشر را از اینکه بدنبال فطرت برود باز میدارد ، ممکن است يك یاد و نفر و یا اندکی بیشتر ، آنچنان دارای تملك نفس باشند که در مجرای عمل نیز اصول حق و عدالت را فراموش نکنند ؛ ولی اکثریت مردم اینطور نیستند ، و این واقعیتی استکه طرفداران دموکراسی باید بآن توجه کامل داشته باشند .

و مای بینیم که قرآن مجید نیز اکثریت را تخطئه نموده ، و آنها را در مقام عمل روگردان از حق و عدالت معرفی می کند در سوره احزاب آیه ۷۷ میفرماید : «لقد جئناکم بالحق ولكن اکثرکم للمحق کارهون ما حق را برای شما آوردیم ، ولی بیشتر شماها از حق روگردان بوده و از آن اگراه دارید .

پس عقل و منطق اجازه نمی‌دهد که يك جامعه ، قوانین خود را بر مبنای آراء اکثریت ، آن اکثریتی که غالباً در مقام عمل از مسیر حق و عدالت منحرف میشود قرار دهد .

قوانین ثابت یا قوانین متغیر ؟

ناگفته نگذاریم که سخن ما در این بحث صرفاً روی قوانین ثابت است نه « قوانین متغیر » ما بدلائل فوق معتمدیم که وضع قوانین ثابت نباید مبنی بر آراء اکثریت باشد ، و فعلاً بحث خود را در مورد قوانینی که احیاناً ممکن است بموجب تحولات و شرائط و مقتضیات تغییر یا بند تعمیم نمی‌دهیم چه آنکه این مطلب خود محتاج به تحقیق و مطالعه فراوانی است که آیا اصولاً ، نظریه « قوانین متغیر » نظریه درستی است یا نه و بر فرض درست بودن آیا حدود و شرائط و موجبات این تغییر چه باید باشد ، و آیا صحیح است که این تغییر با نظر و آراء اکثریت انجام گیرد و یا اینکه راه دیگری باید در پیش گرفت ، اینها يك سلسله بحثهای جالب و در عین حال بی سابقه است که متأسفانه اکنون در مجال بحث درباره آنها را نداریم . . .

مادر این مقاله صرفاً در این باره بحث می‌کنیم که آیا راه تهیه قوانین ثابت اجتماع کدام است . ؛ و آیا صحیح است که حتی برای تهیه این قوانین بدنبال آرا ، و تمایلات اکثریت برویم یا صحیح نیست ، و گفتیم که این يك راه صحیحی نمی‌توان باشد زیرا اگر چه فطرت بشر ذاتاً متمایل به حق و قوانین حق است ، ولی این خاصیت هم در بشر

هست که معمولا در مقام عمل، از مسیر حق منحرف میشود و اگر بشر خود همیشه در مقام عمل، از احکام فطرت پیروی مینمود و از مسیر عدالت خارج نمی گردید، دیگر لازم نبود که افراد برای ایمنی از یکدیگر دست بتشکیل حکومت بزنند، می دانید که اصولا پیدایش حکومت، و تمرکز قدرت در یک فرد و یا افرادی بنام دولت، برای اینست که آن قدرت جلویی عدالتی افراد را گرفته و همه را بانجام وظائف خویش در اجتماع ملزم سازد، در صورتیکه اگر مردم خود بطور طبیعی رعایت حق و انجام وظیفه را می کردند، دیگر حکومت و دولت در اجتماع یک امر زائد و تشریفاتی بیش نمی بود.

و از این بالاتر آنکه، ما قبول داریم که بشر ذاتا متمایل بحق است، و با قطع نظر از شهوات و تمایلات کاذب، دلش میخواهد که حق و عدالت را اجرا کند؛ ولی آیا همه و یا لا اقل اکثریت قادر بتشخیص حق و قانون عدالت هستند، آیا تمام افراد اجتماع دارای این رشد فکری هستند که بتوانند، عدالت را تشخیص داده و بآن رأی دهند، ما می بینیم که حتی شخصیت های بزرگ و عاقل اجتماع گاهی چنان تحت تأثیر محیط و عادات و رسوم غلط آن قرار میگیرند که حتی قدرت درک واضح ترین مطالب از آنها سلب میشود، برای تأیید مطلب یک مثال از تاریخ گذشته و یک نمونه هم از دنیای عصر حاضر می آوریم.

دو عمل زشت

در ۱۴ قرن قبل يك عادت زشت و يك رسم ناپسند در بين اعراب شبه جزيره عربستان رايج بود ، آنها مردمی بودند که روی تعصبات غلط جاهليت و یا از ترس فقر و درماندگی دختران خود را زنده بگور کرده و در اعماق خاک تيره مدفونشان می ساختند و عجیب آنکه این عمل زشت و ناپسند ، در مقابل رجال بزرگی که دنیا بعقل و درایت آنها اقرار دارد انجام می گرفته و حتی بعضی از مورخین این عمل ننگین و شرم آور را ، بعمر نیز که کسی نمی تواند ، درایت و نبوغ فکری او را انکار کند نسبت داده اند ، و یا لا اقل اینست که این نوابغ بزرگ و شخصیت های برجسته اجتماعی و از آن جمله عمر در مقابل این عمل خطرناک سکوت کرده و هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداده اند . چرا ؟ برای اینکه تار و پود مغز آنها تحت تأثیر محیط است ، و قضاوتشان درباره قضایا و مسائل اجتماعی از پشت عینک جامعه و محیط انجام می گرفته ؛ آنرا خوب می دانسته اند که جامعه آنرا خوب می دانسته و آنرا بد می شمردند که محیط آنرا بد می شمرد .

و اما نمونه ای که با کمال تأسف در دنیای کنونی و عصر تسخیر فضا در میان بشر رائج است ، و حتی یکتفر از میان این همه رجال عاقل و کاردان ، و از میان این همه بزرگان سازمان ملل نشین ، حتی يك جمله علیه آن نمی گوید موضوع بوکس بازی است ، این عمل آنچنان

عمل وحشیانه ای است که حتی اگر بمردم جنگلهای افریقا عرضه شود با کمال اکراه و تنفر از آن روگردان شده و از ارتکاب آن خود داری می کنند ، و بد بختی عجیب آنکه این عمل جنون آمیز بنام مقدس! ورزش! حتی مورد حمایت زمامداران دیوانه ملتها نیز می باشد آیا این عقل است که یکنفر صرفاً بنام بازی بوکس و بدون اینکه کوچکترین رابطه دشمنی با طرف داشته باشد ، آنچنان بمغز حریف بکوبد که او را بدیاری دیگر روانه سازد ؛ تازه بعد از این عمل وحشیانه با تجلیل و ابراز احساسات مردم عاقل نیز روبرو میشود، ای مرگ بر این عقل و اف بر این ورزش .

آری تشخیص حق و قدرت ایستادگی در مقابل عادات و رسوم غلط اجتماع خود موضوعی است که باید توجه کامل بآن شود . شما بخواهید یا نخواهید اینهم واقعیت دیگری است که متأسفانه بشر در مقابل آن قرار دارد .

همیشه قضاوت بشر درباره امور از دریچه چشم اجتماع است و این عینک تاریک اجتماع بشر را از دیدن حقائق واقعی محروم ساخته و قدرت قضاوت عادلانه را از او گرفته است ، با اینکه بشر شیفته حق و عدل است ولی تشخیص حق و عدالت از میان اینهمه اوهام و خرافات کار آسانی نیست ، لذا باید گفت که هر انسان با انصافی معتقد است که عقل بشر با این خاصیت‌هایی که دارد نمی تواند واضع قانون باشد .

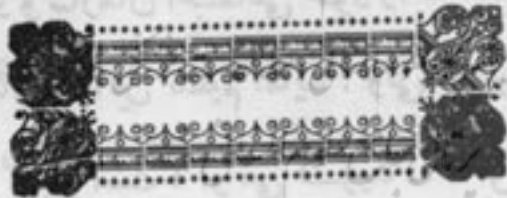
قانون گذار باید کسی باشد خارج از محیط جامعه ، تا بطوریکه
گفتیم عادات و آداب و رسوم غلط اجتماع در او بی اثر باشد و ثانیاً
دارای منافی در اجتماع نباشد ، تا بحکم تأمین آن منافع در موقع
تصویب قانون از عدل روگردان شود ، و ثالثاً باید دارای هوای نفس و شهوت
و حب مقام ، و دوستی اولاد ، و حب جاه و نظائر اینها نباشد ، تا اینکه
این صفات او را از اظهار حق باز ندارد ، باید عقلش قوی و کامل باشد
تا حق را درست تشخیص دهد ؛ باید بر موز اجتماع ، بروح آن ، به
سعادت آن ؛ به بد بختی آن و بالا خره بهمه چیز آن آشنا باشد تا
بتواند عوا مل سعادت و بد بختی آنرا تشخیص دهد باید مردم شناس
باشد ؛ کتاب روح بشر را خیلی خوب بفهمد تا بتواند قوانین منطبق
باروح او وضع کند .

و آیا در اجتماع چنین شخص و یا این چنین شخصیتی پیدا میشود
و اصولاً آیا در میان بشر کسی یافت میشود که واجد تمام این شرائط
باشد ، اگر نویسنده جواب این سؤال را بدهد ، ممکن است پاره‌ای
از خوانندگان محترم پاسخ منفی او را حمل بر تعصب مذهبی نمایند
پس بهتر است از اینجاقلم را بدست محقق بزرگ «ژان ژاک روسو»
بدهیم و به ببینیم که این شخصیت بزرگ علمی که مقالاتش در این
سنخ مطالب دارای سندیت است در این باره چه می نویسد ، وی می نویسد :
« برای کشف بهترین قوانینی که بدرد ملل بخورد يك عقل
کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس

نکند با طبیعت هیچ رابطه ای نداشته باشد ولی آنرا کاملاً بشناسد
 سعادت او مربوط به آن باشد ولی حاضر بشود به عادت ما کمک کند
 بالاخره بافتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد یعنی
 در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد .
 بنابراین آنچه گفته شد فقط خدایان می توانند چنانکه شاید و
 باید برای مردم قانون بیاورند» .

در هر صورت بدلائل فوق باید گفت که هیچگاه اکثریت نباید
 واضع قانون باشد . . . پس چه باید کرد؟ در اینجاست که **مکتبمادی**
 به بن بست میرسد ؛ او مجبور است دوباره عقب گردد کرده و دست نیاز خود
 را بسوی خود مردم دراز کند ، و در هر صورت با افکار خوب یا بدورسایا
 نارسای آنها بسازد و سازمان اجتماعی خود را تا حدودیکه میسر است
 بر طبق همان افکار و قوانین تنظیم نماید . ولی **مکتب الهی** به بن بست
 نمیرسد راه برای او باز است ، او می گوید : **خالق خلقت که خود**
آفریننده بشر و روح اوست بهتر می داند چه آفریده . سعادت و بدبختی
و عوامل آنها را خیلی خوب می شناسد ، آری مامی گوئیم که واضع
قانون تنها باید خدا باشد ؛ و قوانین آسمانی تنها قوانین عادلانه ایست
که تمام افراد یک جامعه بمقتضای فطرت پاک خود طرفدار آن بوده و
اجراء آنرا خواهند ، زیرا قانون آسمان آنچنان سیستم عادلانه ای بوجود

می آورد که هیچ کس حتی يك فرد هم مخالف آن نیست ؛ و در اینجا است که می گوئیم سیستم اجتماعی ای که بر مبنای قانون الهی تنظیم گردد ، آنچنان سیستمی است که نظر و تمایل واقعی تمام افراد در آن در نظر گرفته شده است و این برخلاف سیستم دموکراسی است که همیشه نظر و تمایل اکثریت را محترم دانسته و بر طبق فرمان آن عمل می کند . . .



از خوانندگان محترم بابت حمله ای که در بعضی از شماره های اخیر در خصوص ما شده است ، متذکر می گردیم که این شماره ها صرفاً جهت اطلاع و آشنایی با مسائل روزگار است و هیچ گونه تبلیغی در آنها نشده است . امید است که با مطالعه این شماره ها ، شما را آگاه کند و به شما کمک کند .